تاریخ معاصر ایران

آغاز ماجرای فرهادمیرزا

آرش بهداد

برای ورود به ماجرای کشمکش دولت ایران و سفارت بریتانیا در تهران بر سر ماجرای پناهندگی شاهزاده فرهادمیرزا (پسر عباس میرزا نایب السلطنه و عموی ناصرالدین شاه) متن نامه اعتراض ویلیام تیلر تامسون وزیرمختار وقت انگستان را به میرزاآقاخان نوری صدراعظم دولت ایران می آوریم تا علاوه بر روشن شدن مقدمه بحث، شیوه مکاتبات رسمی میان سفارت و دولت ایران نیز روشن شود. این نامه تاریخ ۲۶ ربیع الاول ۱۲۷۱ه. ق. را دارد و به خط و زبان فارسی تحویل دولت ایران شده است.

■ گلایه

«جناب اشرف امجد ارفع محبان استظهاراً مسفقاً معظما!

در این روزها بی احترامی بزرگ و غریب از اولیای دولت ایران نسبت به دولت انگلیس شده؛ بر عهده دوستدار است که مطالبه تلافی آن را از اولیای دولت ایران بکند. آن بی احترامی راجع به رفتاری است که این اوقات امنای دولت ایران به نواب شاهزاده فرهاد میرزا نموده اند. در سنوات سابق که شاهزاده حاکم فارس بودند با اینکه در رسانیدن مالیات و انجام امورات دیوانی به هیچ وجه مورد ایراد نبودند و پیوسته مراقب بودند که فی مابین دولتین علیتین مودت و دوستی باشد و این فقره را مصلحت دولت خود می شمردند، چون مرحوم حاجی میرزا آقاسی صدراعظم آن زمان علانیه اظهار افتخار به رعیتی روس می کرد و رفتار شاهزاده را منافی رای و عقیده خود می دانست شاهزاده را عزل کرد، در کمال خفت و بی احترامی به دارالخلافه آورد و ظهور آن رفتار نالایق در آن زمان از صدراعظم آن وقت که عمل شاهزاده منافی میل و رضای او بود چندان محل تعجب و حیرت نیست، اما در این اوقات اگر نوشته جات و اظهارات شفاهی اولیای دولت ایران محل اعتماد و اعتقاد است که قلباً مایل هستند بنیان دوستی فی مابین دولتین علیتین که در عهد خاقان مغفور (فتحعلی شاه) محکم بود، محکم تر و مضبوط تر نمایند، جای کمال حیرت و تعجب است که در حق شاهزاده همان رفتار سابق بلکه اشد از آن دیده شود.

ایراد صدراعظم آن زمان در صلاحدید دوستی شاهزاده بود و موجب نارضامندی این اوقات اولیای دولت ایران از شاهزاده، مراوده شخصانه (شخصی) با سفارت دولت انگلیس است و این را هم خود اولیای دولت ایران در مجالس و محافل خود آشکار و بی پرده کرده اند. آمد و شد دوستانه اشخاص را با سفرای دول متحابه (دوست) که در حقیقت مهمان پادشاه شمرده می شوند، دوستدار تا به حال مخبر نبود که تقصیر [شمرده] می شود. در سه سال قبل از این که بی میلی اولیای دولت ایران به شاهزاده باعث توهم شاهزاده گردیده بود، به این سفارت آمدند. در آن وقت آن جناب اشرف نوشته ای به مهر خود به جناب وزیرمختار [وقت] پادشاه انگلیس (یعنی به جاستین شیل) داده اند به این مضمون که: «به علی ابن ابی طالب و به جقه مبارک سرکار اعلیحضرت شهریاری و به مرگ فرزندی (فرزندم) نظام الملک که اگر نواب فرهادمیرزا فرمایش پادشاه ولی نعمت خودش را اطاعت کند و به طالقان برود، ابداً ضرر جانی و مالی و آبرویی برای ایشان نیست.» بعد از خاطرجمع شدن شاهزاده تا این اوقات، اگر چه گاهی اظهار بی میلی زیاد به شاهزاده شده، ولیکن حرفی به میان نیامده بود که سبب واهمه و عدم اطمینان شاهزاده از سلامت مال و وجود خود و عیالش گردد. لیکن این اواخر پیغامات وحشت آمیز اولیای دولت ایران را به شاهزاده رسانیدند که مادامی که کاغذ ندهید که به هیچ وجه من الوجوه آشنایی به سفیر دولت انگلیس ندارید، باید حکماً در طالقان که یکی از ییلاقات بسیار سرد است و جایی است که ایلات معتاد به سرماهای سخت نمی توانند زندگانی کرد، در چادر به سر ببرید، یا با کمال خفت و ذلت مانند رعایا در خانه های رعیتی ساکن شوید. علاوه بر اینها اگر تقصیر هم نداشته باشند فراش و چوب و می فرستم که پانصد چوب بزنند و کی می تواند یک کلمه حرف بگوید؟ و چون از این گونه پیغامات و احکامات که بالکلیه منافی با مضامینی است که آن جناب اشرف به جناب وزیرمختار پادشاه انگلستان داده اند، شاهزاده از تشویش سوار شده بار سلامت در خانه پادشاه انگلستان جسته. اولیای دولت ایران بعد از استحضار از آمدن شاهزاده به این سفارت به صدور حکم و فرستادن آدم قدغن کردند (مقرر کردند) تیول دیوانی و املاک اربابی شاهزاده - حتی باغی که در شمیران دارد- ضبط نمایند، عیال و اطفال هم در ده حبس باشند و در همه جا اشتهار داده اند که این کار محض از جهت آمدن شاهزاده به سفارت انگلیس است...

در این فقره بلاشک بی احترامی عظیم قصداً به عمل آمده و فرض دوستدار است که تلافی آن را از اولیای دولت ایران بخواهد. لهذا از اولیای دولت ایران مطالبه می نماید که حکم صادر کنند و آدم به طالقان و دهات اربابی شاهزاده روانه نمایند که آنها را به طور سابق تسلیم کسان شاهزاده کنند و آنچه محصل ها تفریط نموده اند به عینها رد شود و قرار بدهند که بعداً از این قطع گفت وگوی ترک مراوده بشود و شاهزاده در سرکشی تیول و دهات خود مانند امثال و اقران خود باشد. چون شاهزاده فرهاد میرزا فی مابین اهالی ایران مشهور به دیانت و امانت و صداقت با پادشاه خود و معروف به کم آزاری هستند موجب مزید حیرت است که اولیای دولت ایران چرا شاهزاده را اینطور تعاقب کرده اند.»

در شماره آینده خواهیم دید که میرزاآقاخان نوری در پاسخ نامه تامسون از ارسال جواب رسمی اجتناب کرده و در مراسله ای خصوصی پاسخ او را داده است.

پنجم خرداد ۱۲۸۷ خورشیدی

آغاز عصر نفت در ایران

فرشید خدادادیان

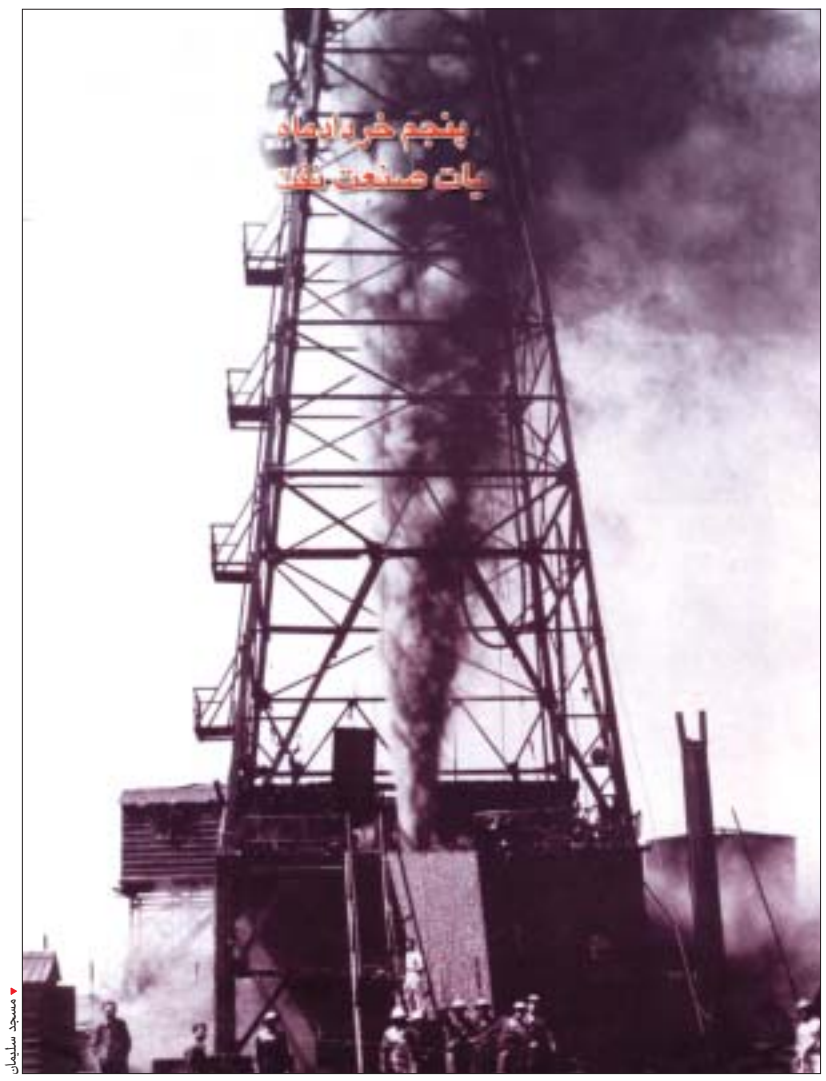

مسجد سلیمان

امروزه ایران کشوری است که جهانیان آن را با منابع غنی نفت و گاز می شناسند. نزدیک به یک صد سال است که ایران با کشف نفت در آن تبدیل به کشوری صنعتی شده است و هر چند از این رهگذر مشکلات فراوانی نیز داشته است اما به هر حال به عنوان کشوری تاثیرگذار در بازار جهانی نفت- این مهمترین منبع انرژی جهان تا به امروز- همواره مطرح بوده است و پنجم خرداد ماه سالروز ورود ایران به این عرصه است.

ایرانیان از دیرباز با نفت و گاز آشنا بودند و در گذشته های باستانی این سرزمین نیز نشانه های فراوانی از شناخت نفت و خصوصاً قیر و کاربرد این مواد به چشم می خورد. استفاده از قیر در تمدن عیلام و ساخت مهرهای معروف عیلامی از قیر طبیعی. استفاده از قیر در اندود کردن قایق ها، تابوت ها و ساخت برخی ظروف از این ماده قدیمی ترین نمونه های استفاده از این مشتق نفتی در سرزمینی هستند که بعدها ایران نامیده شد.[1]

همچنین استفاده از نفت و قیر و گاز در تمدن های بعدی و خصوصاً کاربردهای مذهبی و استفاده از گاز به عنوان منبع سوخت آتشکده های بسیار قدیمی در نجد ایران از دیگر نشانه هایی هستند که نشان از آشنایی ایرانیان باستان با نفت و مشتقات آن دارند و هنگامی که کاربردهای نظامی را به این مقوله اضافه می کنیم و نفت اندازها را در ارتش ایران باستان مورد توجه قرار می دهیم متوجه می شویم که نفت و مشتقات آن چه اهمیتی در ایران باستان و البته ادوار بعد از آن داشته است.[2]

به رغم چنین آشنایی دیرینه ای همانگونه که می دانیم با شروع قرون جدید است که نه تنها ایران بلکه جهان به ارزش واقعی این سیال ارزشمند پی می برند. غرب که به دنبال جانشینی برای ذغال سنگ بود تا انقلاب صنعتی خود را با سرعت بیشتری به پیش ببرد نقاط مختلفی از جهان را مورد گمانه زنی تحقیق و کاوش قرار داد و ایران نیز از این جمله بود. نخستین بار یک کارشناس زمین شناسی به نام و. ک. لوفتوس از جنوب غرب ایران دیدن کرد و نتیجه مشاهدات خود را در قالب مقاله ای در اروپا منتشر نمود.[3] لوفتوس در مقاله خود تحت عنوان: درباره زمین شناسی نواحی مرزی ترکیه- ایران و نواحی مجاور آن از مناطقی در جنوب غرب ایران یاد کرد که چشمه های خودجوش نفت و گاز در آن وجود دارند.

بحث چشمه های خودجوش نفت و گاز و قیر طبیعی در نواحی جنوب غربی ایران پیشینه ای بسیار کهن دارد و همانگونه که پیشتر گفتیم برخی از باستان شناسان منابع لایزال گاز آتشکده های همیشه فروزان این مناطق را از همین تصاعد طبیعی نفت و گاز در منطقه می دانند.

مقاله توصیفی لوفتوس بسیار مورد توجه غربی ها قرار گرفت و آنها را مترصد فرصتی قرار داد تا احتمال وجود نفت و گاز را در ایران بیازمایند. عصر واگذاری امتیازات در دوره قاجار این فرصت را به ایشان داد. در سال ۱۸۷۲ بارون جولیوس رویتر امتیاز گیرنده معروف عصر قاجار امتیاز بهره برداری از منابع احتمالی نفت در ایران را در قالب امتیاز بهره برداری از منابع و معادن از دولت ایران اخذ کرد که البته تحت فشار روسیه این امتیاز خیلی زود ملغی شد. حدود یک دهه بعد اروپاییان مجدداً شانس خود را در بحث نفت ایران آزمودند. در ۱۸۸۳ میلادی آلبرت هوتسن از هلند نخستین امتیاز اختصاصی نفت را از ایران اخذ کرد تا در منطقه دالکی در سواحل ایران به جست وجوی نفت بپردازد. هوتسن شرکتی جهت این امر تاسیس کرد و به کاوش در منطقه پرداخت اما به علت عدم دستیابی به نتیجه ای قابل قبول فعالیت اکتشاف تعطیل و شرکت هوتسن نیز عملاً ورشکسته شد و به حراج سهام و امتیاز نامه خود پرداخت.[4] پس از ناکامی هوتسن مجدداً این بارون رویتر بود که در ۱۸۸۹ مجدداً توانست شانس خود را در اکتشاف نفت در ایران بیازماید. رویتر با تشکیل یک بانک[5] و سرمایه گذاری در زمینه خرید سهام شرکت هوتسن به این کار مبادرت ورزید. از آنجا که محدوده مجاز برای فعالیت اکتشاف به همان سواحل جنوبی محدود بود رویتر جزیره قشم را برای اکتشاف نفت برگزید. در قشم چاهی به عمق ۷۰۰ پا نیز حفر کردند اما به نفت نرسید و پس از این ناکامی عملیات در ۱۸۹۴ خود به خود برچیده شد. ناکامی های حاصل از عملیات اکتشاف نفت در ایران همگان را سرخورده کرده بود. هم سرمایه گذاران و برنامه ریزان اقتصادی غرب را و هم دولتمردان و درباریان ایران عصر قاجار را که به شدت با مشکلات مالی دست به گریبان بودند! وضع مالی ایران در آن ایام همواره مغشوش بود و دولت به شدت نیازمند پول بود. چرا؟ جوابش را رئیس الوزرای ایران همیشه آماده داشت: ولخرجی های شاه!

همزمان با این اتفاقات و در سال ۱۸۹۲ (دو سال قبل از برچیده شدن عملیات رویترز در قشم) یک زمین شناس و باستان شناس فرانسوی به نام ژاک د مورگان ضمن مسافرت به ایران و بازدید از قصر شیرین و جنوب غرب ایران نتایج مشاهدات خود را که حاکی از احتمال بسیار زیاد وجود رگه های نفتی در غرب ایران بود در یکی از نشریات پاریس منتشر کرد. این امر باعث شد وقتی رئیس کل گمرکات ایران آنتوان کتابچی (که اصالتی گرجی یا ارمنی داشت) ماموریت یافت به فرنگ برود و کسی را برای سرمایه گذاری در نفت ایران بیابد پیش زمینه ذهنی در فرنگ در خصوص احتمال وجود نفت در ایران وجود داشته باشد. ماموریت کتابچی از سفر به فرنگ ظاهراً افتتاح نمایشگاهی در پاریس بود اما ملاقات ها و رایزنی های وی نشان داد که وظیفه اصلی وی در این سفر این است که کسی را بیابد که به سرمایه گذاری در نفت ایران علاقه مند باشد.[6] شاه مدت ها بود که به سفر فرنگ نرفته بود و در آرزوی دیدار مهرویان فرنگی بی تاب تر از آن بود که منابع مملکت را حراج نکند!

کتابچی در پاریس از م. کوته منشی قبلی بارون رویتر کمک گرفت. آشنایی آنها از زمانی بود که رویتر امتیاز خود را اخذ کرده بود و کتابچی در جریان آن امتیاز نقش واسطه داشت. همچنین نیاز به کسی بود که وجود نفت در ایران را تائید کند و این شخص کسی نبود جز دمورگان. شاهدی عینی که خود وجود نفت در ایران را مطرح کرده بود. کتابچی / کوته و دمورگان با سفیر انگلیس در فرانسه آشنا شدند و او نیز فرد میلیونری را که می شناخت به ایشان معرفی کرد؛ ویلیام ناکس دارسی.

دارسی در سال ۱۸۴۹ در شهر دیوون انگلیس متولد شده و بعدها به استرالیا مهاجرت کرده بود. وی در استرالیا به شغل وکالت دعاوی در شهری کوچک مشغول شده بود و ضمناً در این مدت علاقه عجیبی به شرط بندی در مسابقات اسب سواری پیدا کرده بود. دارسی بسیار اهل ریسک بود و در بزرگترین ریسک زندگی اش (قبل از سرمایه گذاری در نفت ایران!) یک معدن متروک طلا را در استرالیا خریداری کرد و کمی بعد معلوم شد معدن را بدون جهت متروک کرده اند و هنوز مقادیر زیادی طلا در آن معدن موجود بود. عواید ناشی از استخراج طلا دارسی را به مردی بسیار ثروتمند تبدیل کرد به طوری که در هیبت یک میلیونر به لندن بازگشت![7] پس از این اتفاقات دارسی به دنبال زمینه هایی بود که سرمایه خود را به جریان بیندازد و به همین دلیل پیشنهاد سرمایه گذاری در نفت ایران از جانب او با استقبال روبه رو شد. نتیجه این بود که منشی خود آل ماریوت را در مارس ۱۹۰۱ به ایران فرستاد تا شرایط اخذ امتیاز را بررسی کند.[8]

مذاکرات نماینده دارسی با شاه ایران خیلی زود نتیجه داد. برخی منابع از دادن رشوه های کلان به اطرافیان شاه خبر می دهند! و سرانجام در همان سال امتیازنامه استخراج نفت به دارسی واگذار شد. طبق این امتیازنامه صاحب امتیاز به مدت ۶۰ سال مجاز به کشف استخراج، بهره برداری و صدور نفت بود و منطقه مجاز برای انجام عملیات نیز ۴۸۰ هزار مایل مربع منحصراً از نواحی جنوبی ایران مشخص شد (تا مورد مخالفت همسایه شمالی قرار نگیرد!) در این میان حقوق استثنایی نیز برای ایجاد خط لوله در نظر گرفته شد. حق الامتیاز قابل پرداخت به دولت ایران شانزده درصد از سود خالص را دربرمی گرفت.

دارسی برای اجرای امتیازنامه در عرض دو سال شرکتی را تاسیس کرد که البته با مشکلاتی برای او همراه بود. وی هیچ گونه سازمان و شرکتی قبل از آن نداشت و علاوه بر آن در زمینه نفت نیز کوچکترین اطلاعاتی نداشت. وی همچنین سرزمینی که در آن امتیاز کسب کرده بود را به هیچ عنوان نمی شناخت و هیچ گاه به آن پا نگذاشته بود (کمااینکه پس از حصول نتیجه نیز دارسی تا پایان عمر هیچ گاه به ایران نیامد!) دارسی برای فائق آمدن بر تمامی این مشکلات پس از تاسیس شرکت برای اینکه به کارها سر و سامانی دهد و عملیات خود را در خاک ایران آغاز کند یک فارغ التحصیل کالج سلطنتی مهندسی هند به نام جورج رینولدز را که قبلاً در سوماترا سوابقی در کار حفاری داشت استخدام کرد و از او خواست ضمن تشکیل یک گروه کاری وسایل و ادوات مورد نیاز خود را لیست کند تا دارسی تهیه کند و در اختیار ایشان قرار دهد.

مقدمات کار آماده شد. رینولدز نیز ضمن حضور در ایران اولین نقطه برای کار حفاری را در منطقه ای در کوهستان های غرب ایران انتخاب کرد. چاه سرخ دشتی غیرقابل دسترس محصور در کوهستان های غرب ایران و نزدیک محلی که بعدها به عنوان مرز ایران و عراق مشخص شد. دلیل این انتخاب گزارشات سابق الذکر د مورگان بود و به رغم اینکه به نظر می رسید نفتی داشته باشد اما دسترسی و انتقال تجهیزات به آن نقطه بسیار سخت می نمود. فاصله منطقه از بغداد کمتر از فاصله آن تا تهران بود و از راه نیز خبری نبود. ناامنی بسیار شدید بود و ایلات و عشایر منطقه اصولاً تعهدی نسبت به حکومت مرکزی نداشتند چه رسد به اینکه بخواهند امتیازی را که آن دولت اعطا کرده به رسمیت بشناسند! منطقه حدود ۵۰۰ کیلومتر از خلیج فارس فاصله داشت و رینولدز بهتر آن دید که از طریق راه آبی تجهیزات خود را تا نزدیک ترین نقطه به محل پیش بینی شده جهت حفاری حمل نماید. بدین منظور تجهیزات حفاری و مهمتر از همه دیگ بخار و دکل حفاری با کشتی از بریتانیا تا بندر بصره حمل شد و از آنجا با لنج های کوچکتر تجهیزات را در طول رودخانه دجله به سمت شمال تا جایی که امکان لنجرانی بود حمل شد. پس از آن در سراسر دشت بین النهرین این تجهیزات به وسیله انسان و چهارپا حمل شد و پس از عبور از منطقه کوهستانی بسیار صعب العبور نهایتاً به محل حفاری رسید. رسیدن تجهیزات به محل تازه اول مشکلات بود. رینولدز و کارگران رنگارنگش از لهستانی گرفته تا کانادایی و باکویی باید با تلاشی طاقت فرسا ماشین آلات و تجهیزات را مونتاژ و کار را آغاز می کردند و آنچه بر تمامی این زحمات مهر نافرجامی می زد عدم استحصال نفت قابل توجه از چاه سرخ بود! حفاری نافرجام در چاه سرخ همگان را مایوس کرد. دارسی که طی مدت نزدیک به دو سال عملیات اکتشاف در چاه سرخ تمامی مشکلات را با شارژ مالی حل کرده بود سرانجام به رینولدز نوشت: هر کیسه ای بالاخره روزی تهی می شود و من حدود توانایی های کیسه خود را خیلی خوب می دانم![9]

به تدریج که مخارج افزایش یافت دارسی متوجه شد که به تنهایی از پس تحمل این بار مالی برنمی آید و از این زمان به دنبال شریکی در سرمایه گذاری به جاهای مختلف مراجعه کرد. امری که حساسیت بریتانیا را نیز برانگیخت. تا آوریل سال ۱۹۰۴ تمامی سرمایه گذاری ها در ایران در آستانه سقوط کامل قرار گرفت و بریتانیا بیش از پیش در هراس بود که دارسی مجبور به فروش امتیاز خود شود. علاوه بر حساسیت سنتی به روسیه سفر دارسی به فرانسه نیز زنگ خطری برای دولتمردان بریتانیا بود تا از افتادن امتیاز به دست فرانسوی ها نیز در هراس باشند. شاید به همین دلیل بود که وزارت دریاداری بریتانیا به موضوع واکنش نشان داد. رئیس کمیته سوخت وزارت دریاداری به دارسی نوشت: ... قبل از آنکه با هر موسسه خارجی وارد معامله شوید این فرصت را به وزارت دریاداری بدهید تا ترتیباتی برای مشارکت دولت بریتانیا با شما توسط ایجاد یک سندیکا فراهم نماید. به فاصله کمی پس از این مکاتبه توافقنامه ای بین دارسی و وزارت دریاداری بریتانیا منعقد گردید. سندیکایی تحت عنوان سندیکای وطن پرستان تشکیل شد و با همکاری شرکت نفت برمه که در آسیا فعالیت داشت به یاری دارسی شتافتند تا مبادا به دامان دیگران بیفتد!

فعالیت اکتشاف در ایران البته همچنان ادامه داشت و گروه رینولدز پس از ناکامی در چاه سرخ به جنوب غرب ایران عزیمت کردند و در منطقه مامتین در حوالی رامهرمز کنونی در استان خوزستان کار خود را ادامه دادند. حفاری در مامتین هم البته نتیجه چندانی در پی نداشت و عدم حصول نتیجه در مدتی نزدیک به هفت سال دارسی و شرکای جدیدش را مایوس ساخته بود.

گروه کاری نیز رغبت چندانی به ادامه کار نداشتند و بهانه جویی می کردند. در این میان شاید تنها یک نفر بود که سرسختی را از طبیعت سخت اندونزی و ایران آموخته و همچنان بر عزم خود استوار بود و وی رینولدز حفار بود که دیگر پس از این همه جست وجوی نفت احساسی قوی یافته بود و شاید همین احساس بود که به وی می گفت در این منطقه نفت وجود دارد. رینولدز در گمانه زنی و شناسایی مناطقی که احتمال وجود نفت در آنجا می رفت تمامی نشانه ها و علائم را در نظر می گرفت. وی حتی به افسانه ها، خرافات و باورهای گاه دور از عقل ساکنان بومی مناطقی که در آنجا کار می کرد نیز توجه داشت و شاید به همین دلیل بود که هنگامی که از عشایر بومی منطقه صحبت هایی مبنی بر وجود مسجدی در فاصله ای نه چندان نزدیک از مامتین شنید که دیوان آن را برای سلیمان پیامبر ساخته اند! و همچنین از آتشی شنید که مدت ها به صورت لایزال در آن منطقه روشن بوده است سریعاً به منطقه عزیمت کرد و در منطقه مورد نظر در حوالی شوشتر نشانه هایی از یک بنای باستانی یافت که می توانست یک آتشکده باستانی باشد. حیرت رینولدز هنگامی بیشتر شد که چشمه های خودجوش نفت و گاز را در منطقه مشاهده نمود و جوشش طبیعی قیر را از دل زمین دید. تمامی این نشانه ها او را تشویق می کرد تا به این فکر بیفتد که در عین ناامیدی سرمایه گذار و همکارانش شاید برای آخرین بار ضربات مته حفاری خود را بر این منطقه وارد نماید. دارسی و سندیکا در تدارک حراج امتیاز خود بودند. تا کنون نزدیک به هفت سال کار طاقت فرسا و هزینه ای بالغ بر ۳۰۰ هزار لیره هیچ گونه نتیجه ای نداشت. اواسط ماه مه سال ۱۹۰۸ در شرایطی که رینولدز در منطقه جدید برای حفاری مستقر شده بود تلگرافی از سندیکا رسید مبنی بر اینکه پول تمام شده و براساس تصمیمات اتخاذ شده باید عملیات متوقف، کارکنان اخراج و هر چیزی که ارزش حمل دارد به بریتانیا ارسال شود. یکی از همکاران رینولدز به نام ویلسون که عنوان نظامی داشت و در واقع به منظور حفاظت از حفاران نفتی و منافع بریتانیا گروه را همراهی می کرد متاثر از اعتماد به نفس و اراده رینولدز برای کنسول بریتانیا در بوشهر- سرگرد کاکس- تلگراف فرستاد که سندیکا تصمیم غیرعاقلانه ای اتخاذ کرده است. اکتشاف در منطقه دیر یا زود به نتیجه می رسد و اگر ما امروز این منابع زرخیز را از دست بدهیم و از امتیاز دارسی استفاده نکنیم فردا یا آلمان ها و یا یکی از کمپانی های وابسته به راکفلر از نفت این منطقه منتفع خواهند شد. برای اینجانب کمال تعجب است که چرا سران سندیکا زود مایوس شده اند و در این رابطه حتی با وزارت امور خارجه یا وزیر هندوستان و یا جنابعالی وارد مذاکره نشده اند!؟ چون سیاستمداران بزرگ و کارشناسان عالیرتبه به اهمیت این منطقه واقف هستند. انتظار می رود جنابعالی به هر قسم که مصلحت و مقتضی بدانند اقدام فوری به عمل آورند.[10] در این فاصله رینولدز نیز به رغم بی میلی و یاس گروه حفاران عملیات را در دره ای مشجر و در نزدیکی چشمه های خودجوش نفتی که در منطقه مسجدسلیمان دیده بود شروع کرد تا از این آخرین فرصت های باقی مانده استفاده کند.

حفاری روزها و روزها ادامه پیدا کرد و آنچه پیش آمد نشان داد که احساس رینولدز به وی دروغ نگفته بود! ساعت چهار صبح بیست و ششم مه برابر با پنجم خرداد ۱۲۸۷ رینولدز و ویلسون در حالی که خارج از چادرهای خود در هوای آزاد آرمیده بودند از صدای نامانوس چاه بیدار شدند. اندکی بعد نفت با فشار زیاد فوران کرد و آنها مشاهده کردند که نفت به ارتفاع ۵۰پا بالاتر از دکل حفاری فوران کرد. حفاران و کارگران سر از پا نمی شناختند. آنها دور دکل حلقه زدند و به رقص و پایکوبی پرداختند. نزدیک به هفت سال کار طاقت فرسا در عین ناامیدی و در آخرین روزها و ساعات به نتیجه رسیده بود رینولدز برای کنسولگری بریتانیا در بوشهر تلگراف زد: مفتخرم گزارش کنم امروز صبح ساعت چهار به وقت ایران نفت در عمق ۱۱۸۰ پایی از چاه شماره یک مسجدسلیمان فوران کرد. جزئیات دیگر متعاقباً اعلام خواهد شد[11] و بدین ترتیب عصر نفت در ایران آغاز شد... با فوران نفت از چاه شماره یک مسجدسلیمان صنعت نفت در ایران و البته خاورمیانه زاده شد. هر چند مصائب و مشکلات بی شماری که از بابت نفت بر این سرزمین گذشت باعث شد این طلای سیاه به بلای سیاه ایران تبدیل شود اما در حسن آغاز عصر نفت در ایران نباید شک نمود که اگر نقصی هم بود از خود ما بود که شاید ظرفیت استفاده از این سرمایه ارزشمند را نداشتیم. به هرحال کشف نفت در ایران سرمنشاء تحولاتی شگرف در عرصه صنعت بود خصوصاً اینکه نقش این سیال ارزشمند را تا به امروز نیز در ابعاد مختلف زندگی خود می توانیم مشاهده کنیم. پنجم خرداد آغاز عصر صنعتی شدن و مدنیت صنعتی سرزمینی بود که مردمانش همچنان بر سنت ها پا می فشردند. کشوری که صنعتی شد اما مردمانش صنعتی نشدند!

خلاصه مطلب

مذاکرات نماینده دارسی با شاه ایران خیلی زود نتیجه داد. برخی منابع از دادن رشوه های کلان به اطرافیان شاه خبر می دهند! و سرانجام در همان سال امتیازنامه استخراج نفت به دارسی واگذار شد. طبق این امتیازنامه صاحب امتیاز به مدت ۶۰ سال مجاز به کشف، استخراج، بهره برداری و صدور نفت بود و منطقه مجاز برای انجام عملیات نیز ۴۸۰ هزار مایل مربع منحصراً از نواحی جنوبی ایران مشخص شد.

پی نوشت ها:

۱- نگاه کنید به والتر هینتس، دنیای گمشده عیلام، ترجمه فیروز فیروزنیا و دکتر یوسف مجیدزاده: تاریخ و تمدن عیلام

۲- آندره گدار و دیگران، آثار ایران، ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم، صفحه ۱۰۱. همچنین نگاه کنید به رومن گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین.

۳- عنوان مقاله: Quartterly journal of the geological

منبع: علی یعقوبی نژاد، رئیس نفت.

۴- چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران در عصر قاجار، ترجمه یعقوب آژند، صفحه ۲۷.

۵- این همان بانک شاهنشاهی بود که در سال ۱۹۴۸ میلادی موعد امتیاز آن سر آمد و نام آن به بانک انگلیسی خاورمیانه تغییر یافت. پس از ملی شدن نفت این بانک مجبور به ترک ایران شد.

۶- دانیل یرگین، تاریخ جهانی نفت، جلد یک، ترجمه غلامحسین صالحیار، صفحه ۲۴۱.

۷- دانیل یرگین، همان.

۸- علی یعقوبی نژاد: همان، صفحه ۴۲.

۹- دانیل یرگین، همان، صفحه ۲۴۹.

۱۰- علی یعقوبی نژاد، همان، صفحه ۷۹.

۱۱- علی یعقوبی نژاد، همان، صفحه ۸۲.

نگاه تاریخ

جشن های فصلی ایرانیان باستان

شادی فروغی

در اساطیر کهن ایرانی، اهورامزدا، آفرینش خویش را در طول یک سال و در شش مرحله که «گاهنبار» نام دارد، پدید آورد. گاهنبار به معنای «هنگام سال» جشن های شش گانه زرتشتیان است که در اوقات مختلف سال برگزار می شود. هر یک از این جشن ها پنج روز به طول می انجامد که چهار روز نخستین، مقدمه جشن و روز پنجم آخرین و مهم ترین روز مراسم است.

براساس متون کهن، آفرینش گاهنبارها براساس خرد مقدر شده است. انجام مراسم دینی در این روزها ثوابی عظیم دارد و ترک آن نیز گناهی بزرگ است تا جایی که شایسته نیست زرتشتیان مومن با چنین گناهکاری چیزی بخورند، او را به خانه خود راه دهند، شهادت وی را بپذیرند و یا او را یاری رسانند.

این جشن ها پیوند عمیقی با طبیعت و زندگی و کار روستاییان داشته و می توان آنها را در اصل جشن هایی از آن کشاورزان دانست. گاهنبارها بدین ترتیب نامیده شده اند:

۱- مدیورزم: به معنای «میان بهار» و هنگامی که زمین سبز می شود. آفرینش آسمان از آن این گاهنبار است و زمان برگزاری آن از ۱ فروردین تا ۹ اردیبهشت و با ۵ روز درنگ تا ۱۴ اردیبهشت ادامه داشته است.

۲- مدیوشم: «میان تابستان» زمانی که علوفه درو می شود. آفرینش آب در این گاهنبار صورت گرفته است و زمان آن از ۱۵ اردیبهشت تا ۷ تیرماه و با ۵ روز تاخیر تا ۱۲ تیر ادامه داشته است.

۳- پدیشمه: «گردآوری غله» زمانی که گندم رسیده و خرمن به دست می آید. اهورامزدا زمین را در این گاهنبار آفرید. این گاهنبار از ۱۳ تیر تا ۲۰ شهریور و با پنج روز درنگ تا ۲۵ شهریور برگزار می شده است.

۴- ایاسرم: «بازگشت به خانه» بازگوکننده زمانی است که چوپانان با گله های خود پیش از شروع فصل سرما از چراگاه تابستانی به خانه باز می گردند. آفرینش گیاه مربوط به این گاهنبار است و زمان برگزاری آن از ۲۶ شهریور تا ۱۹ مهر و با ۵ روز درنگ تا ۱۴ دی ادامه می یافته است.

۵- مدیاریم: «میان سال» که زمان استراحت و آرامش کشاورزان و دامداران است. این گاهنبار به آفرینش جانوران اختصاص می یابد و از ۲۵ مهر تا ۹ دی و با ۵ روز درنگ تا ۱۴ دی برگزار می شده است.

۶- همسپهمدیهم: «حرکت همه سپاه» و زمان برابر شدن روز و شب است و در واقع مربوط به فرود آمدن روان مردگان برای سرکشی به خان و مان بازماندگان

خویش است گرامیداشت درگذشتگان و زیارت اهل قبور در روزهای پایانی سال در میان ایرانیان امروز، به جای مانده همین اعتقاد است. این گاهنبار ویژه آفرینش انسان است که با آن خلقت اهورامزدا پایان می یابد. زمان برگزاری این گاهنبار از ۱۵ دی تا ۲۴ اسفند بوده و با ۵ روز درنگ تا ۲۹ اسفند ادامه داشته است.

براساس اساطیر ایرانی پیدایش گاهنبارها به جمشید نسبت داده می شود. داستان بدین قرار است که جمشیدشاه رسم داشت هر غریبه ای که از راه می رسید را به مطبخ کاخ خویش می فرستاد تا به اندازه کافی خوردنی تناول کرده و برود. روزی دیوی خود را به صورت درویشی درآورد و به کاخ جمشید وارد شد و طلب غذا کرد. جمشیدشاه بر طبق رسم خویش او را به مطبخ فرستاد. دیو درویش نما هر آنچه را در مطبخ بود خورد و ادعا کرد که باز گرسنه است. آشپز، شاه را از ماجرا آگاه ساخت. جمشید دستور داد که از گله گاوان و گوسفندان تا جایی که او سیر شود، برایش غذا آماده کنند. هرچه آشپز به درویش بیشتر غذا می داد، او بیشتر می خواست.

آشپز که به تنگ آمده بود نزد جمشید شکایت برد و گفت اگر همینطور پیش برود، دیگر چیزی برای خوردن باقی نخواهد ماند.

شاه که سخت درمانده شده بود به درگاه اهورامزدا نالید و به چاره جویی پرداخت. اهورامزدا از او خواست تا گاوی زردرنگ را گرفته و به نام ایزد او را بکشد و در دیگی با سرکه کهنه و سیر گیاه بدبوی سداب بپزد و به خورد او بدهند. پس چنین کردند و هنگامی که دیو اولین لقمه را خورد از آنجا گریخت. پس از آن روز گاهنبار ساختند و هر زمان قحطی و تنگی پیش می آمد خوراکی از گاو زرد با سرکه و سیر و سداب پخته و می خورند تا قحطی از میان برود.

منابع:

بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، آگه، ۱۳۷۵.

تفضلی، احمد، مینوی خرد، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.

دابار، صد در نثر و صد در بندهش، بمبئی، ۱۹۰۹.

دوستخواه، جلیل، اوستا، تهران، مروارید، ۱۳۷۴.

عفیفی، رحیم، اساطیر فرهنگ ایران، تهران، طوس، ۱۳۷۴.